

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نتیجه بحث این شد که آنچه که به عنوان حقیقت برای قطع است فقط طریقت است؛ و این تنها اثر قطع، بلکه عین قطع و واقعیت آن است؛ اما نسبت به خصوص قطع چیز دیگری به نام وجوب متابعة القطع یا به عنوان حجیت یعنی استحقاق عقاب در صورت مخالفت نداریم. با توجه به این مسأله سؤال این است که آیا حجیت قابلیت جعل برای قطع را دارد یا نه؟ آیا شارع می تواند قطع را حجت قرار دهد؟ و همچنین آیا سلب حجیت از قطع ممکن است یا نه؟

بررسی امکان جعل حجیت برای قطع

اما مطلب اول، طبق نظریه مشهور جعل حجیت برای قطع امکان ندارد؛ برای این که آنها قائلند که حجیت امر ذاتی و از آثار ذاتی قطع است؛ و ذاتی شیء قابلیت جعل برای شیء را ندارد. ذاتی شیء یک امر تکوینی است که با خود شیء موجود می شود و لذا بعد از وجود شیء نمی توان ذاتی را برای آن جعل کرد. غالباً این تعبیر را که در منظومه حاجی سبزواری وجود دارد، می آورند که «ما جعل الله المشمشة، ممشا بل أوجدها» اینطور نیست که خداوند بعد از آن که مشمشه را خلق کرد، بعد مشمشه قرار دهد؛ با ایجادش مشمشه بودن پیدا می شود؛ مشمشه بودن در ذاتش وجود دارد.

اما طبق نظریه ای که مرحوم شهید صدر داشت، ایشان چون حجیت را مربوط به مولویت ذاتی مولا می دانند، چون خود مولویت قابلیت جعل را ندارد و نمی توان گفت که شارع مولویت را برای خودش جعل کرده است، بلکه شارع مولویت ذاتی و حقیقی دارد، حجیت هم مربوط به مولویت است چنین خواهد بود و دیگر قابل جعل نیست. اما طبق نظری که ما انتخاب کردیم و عرض کردیم که قطع، فقط یک حقیقت به نام طریقت دارد، جعل حجیت امکان دارد؛ یعنی امکان عقلی دارد که شارع بگوید این طریق تام را حجت قرار می دهیم؛ اما نکته ای که وجود دارد، این است که از جعل حجیت برای قطع، لغویت لازم می آید؛ زیرا، مقصود از حجت به معنای لغوی و یا حجت به معنای اصولی همان وصول الی الواقع است.

هنگامی که گفته می شود این را حجت قرار می دهیم، یعنی اگر شما این راه را تحصیل کردید، به واقع رسیده اید؛ وقتی می گوئیم خبر واحد را حجت قرار داده ایم، یعنی اگر خبر واحد قائم شد، واقع را - حالا واقع ظنی - بدست آورده اید. مقصود از جعل حجیت، وصول الی الواقع است و چون قطع طریقت ذاتی دارد، دیگر جعل حجیت برای آن لغو است؛ وقتی چیزی طریقت به واقع دارد و واقع را صد در صد برای قاطع نشان می دهد، لغو است که شارع بگوید من این قطع را طریق الی الواقع قرار می دهیم. به عبارت دیگر، جعل حجیت برای قطع معنایی ندارد جز جعل طریقت برای قطع؛ بنابراین، نیازی نیست که اینجا شارع بیاورد آن را طریق قرار دهد.

نتیجه این شد که طبق مبنایی که ما اختیار کردیم، جعل حجیت برای قطع ممکن است اما لغو است؛ اما طبق مبنای مشهور اصلاً جعل حجیت برای قطع معقول نیست و قابلیت جعل وجود ندارد؛ چون ذاتی آن است و امکان جعل حجیت اصلاً وجود ندارد؛ نه این که بگوئیم تحصیل حاصل و لغویت لازم می‌آید؛ ولی طبق بیان و راه ما، می‌گوئیم یک اثر دومی به نام حجیت که ذاتی قطع باشد، نداریم؛ قطع فقط طریقت است و غیر از طریقت تامة چیزی نیست. طبق این دیدگاه جعل حجیت معقول است ولی لغویت لازم می‌آید؛ چون غایت جعل در باب حجیت، رسیدن به واقع است؛ وقتی گفته می‌شود قطع طریق تام به واقع است، دیگر جعل حجیت برای قطع لغو خواهد بود. تحصیل حاصلی که در فلسفه می‌گویند گاه به یک امر غیر معقول برمی‌گردد؛ یعنی ایجاد چیزی که موجود است، محال است؛ و گاه فقط مقصود از تحصیل حاصل مجرد لغویت است؛ ما عرض می‌کنیم اینجا لغویت لازم می‌آید.

امام (قده) هرچند راهی که ما عرض کردیم را طی نکرده‌اند؛ ایشان قبول دارند که حجیت یک اثر دوم و یکی از احکام عقلیه‌ای است که برای قطع ثابت می‌شود؛ لکن این را به عنوان یک اثر ذاتی نمی‌دانند، بلکه معتقدند حجیت یک حکم عقلی مترتب بر قطع است. ایشان در صفحه 374 از جلد دوم کتاب *معتمدالاصول* می‌فرمایند: «أما الحجية فهي حكم عقلي مترتب علي القطع یک حکم عقلی است که بر قطع مترتب است؛ آن را به عنوان ذاتی قطع نمی‌دانند. روز گذشته نیز عرض کردیم که هنگامی که به عقل مراجعه می‌کنیم، عقل غیر از لزوم اطاعت مولا چیز دیگری را حکم نمی‌کند؛ حکم دومی به نام منجزیت و معذرت ندارد. ایشان در ادامه فرموده‌اند: **ومن هنا لا يصح للشارع جعل الحجية للقطع لكونه لغواً** نظر شریف ایشان نیز این است که جعل حجیت برای قطع لغو است **لا لكونه من لوازم الماهية** نه این که بگوئیم حجیت از لوازم ماهیت قطع است، بلکه حجیت یک حکم عقلی است که مترتب بر قطع است.

پس، مشهور حجیت را ذاتی می‌دانند که قابل جعل استقلالی و تشریعی نیست؛ اما کسانی که می‌گویند عقل حکم به حجیت به عنوان اثر دوم قطع دارد، باز مثل امام می‌فرمایند: چون لغویت لازم می‌آید، جعل امکان ندارد. لکن ما گفتیم که حجیت نه ذاتی قطع است و نه عقل چنین حکمی را دارد؛ بلکه قطع غیر از طریقت چیزی نیست و با این وجود، غایت مقصود در طریقت وجود دارد و لذا، جعل حجیت برای قطع لغویت را لازم دارد. هذا تمام الکلام در جعل حجیت.

بررسی امکان ردع شارع از عمل به قطع

بحث بعدی این است که آیا ردع از عمل به قطع برای شارع ممکن است یا نه؟ آیا شارع می‌تواند بگوید اگر در موردی قطع پیدا کردی به آن عمل نکن؛ در **رسائل و کفایه** دیده‌اید و در آینده نیز ما به این بحث خواهیم رسید که اخباری‌ها قائلند به این که شارع، قطع حاصل از غیر قرآن و سنت را ردع کرده است؛ اصولی‌ها این مطلب آنها را شدیداً انکار کرده‌اند و با اخباری‌ها مخالفت کرده‌اند. حالا می‌خواهیم ببینیم کسانی که می‌گویند نفی حجیت از قطع یا ردع از عمل به قطع ممکن نیست، چه دلیلی دارند.

ادله قائلین به عدم ردع

در مجموع کلماتشان ادله‌ای وجود دارد که مهمترین آنها دو دلیل است. **دلیل اول** که مرحوم آخوند در **کفایه** به آن اشاره فرموده‌اند، این است که ردع از عمل به قطع یا نفی حجیت قطع مستلزم اجتماع ضدین است، واقعاً یا اعتقاداً. بدین بیان که اگر کسی قطع پیدا کرد به وجوب عملی، در صورتی که شارع بفرماید به این قطع عمل نکن و من این عمل را مباح قرار دادم، و فرض کنیم که قطع این شخص مطابق با واقع هم باشد؛ در چنین موردی فرضاً اگر شارع بخواهد جلوی قطع او را بگیرد و

بفرماید که این عمل مباح است، اجتماع ضدین به حسب واقع لازم می‌آید؛ لازم می‌آید که این عمل در عالم واقع هم واجب باشد و هم واجب نباشد.

و اگر قطع شخص مطابق با واقع نباشد، اجتماع ضدین به حسب الاعتقاد لازم می‌آید؛ کسی که می‌گوید من قطع دارم به وجوب شيء - فرض هم این است که در واقع آن عمل واجب نیست - شارع اگر بگوید این عمل واجب نیست، معنایش این است که این شخص هم معتقد باشد به وجوب آن عمل و هم معتقد به عدم وجوب باشد. مشهور می‌گویند نفی حجیت از قطع مستلزم اجتماع ضدین واقعاً (در صورتی که قطع مطابق با واقع درآید (یا اعتقاداً) در صورتی که قطع مطابق واقع نباشد) است؛ و همانطوری که اجتماع نقیضین یا ضدین به حسب واقع محال است، اعتقاد به محال نیز خودش محال است و در حکم محال است، یعنی قابلیت التزام و عمل را ندارد. اشکالات دلیل اول: با قطع نظر از مبانی که اختیار شد، باید دید که این دلیل، آیا دلیل تامی است؟ برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی در **مصباح الاصول** کاملاً این دلیل را پذیرفته و معتقد به این مطلب هستند؛ مرحوم آخوند نیز که در **کفایه** دارند. اما در اینجا چند اشکال بر این دلیل وارد است.

اولین اشکال این است که اجتماع ضدین در امور تکوینی و در امور واقعی محال است؛ یک شيء در زمان واحد هم سیاه باشد و هم سفید، محال است. اما در امور اعتباریه چه اشکالی وجود دارد؟ در امور اعتباریه می‌گویند که تضاد به آن معنایی که در امور واقعی است، وجود ندارد؛ امر اعتباری است، می‌شود هم وجوب به آن تعقل پیدا کند و هم حرمت؛ از نظر اجتماع دو امر اعتباری مانعی ندارد؛ بله، اگر مولا بر فعل واحدی هم وجوب را مترتب کند و هم حرمت را، سبب می‌شود که عبد قدرت بر امتثال آن عمل نداشته باشد. این اشکال مبتنی است بر بحث مفصلی که ما در چند سال پیش آن را بیان کردیم و آن این است که اساساً این مطلب و نظریه مشهور که می‌گویند بین احکام تضاد وجود دارد، آیا تام و صحیح است؟

مشهور چون قائلند بین احکام تضاد وجود دارد، لذا احکام متضادین را هم در اینجا بار می‌کنند. اما این اشکال، اشکال خیلی مهمی نیست، از نظر این که اشکال مبنایی است.

بحث اخلاقی (ریا در عبادات و علم)

یکی از مصائبی که همه انسان‌ها - از متدین و غیرمتدین گرفته و در متدینین نیز هم شامل عالم می‌شود وهم دیگران - دچار آن هستند، مسأله ریا است. ریا یک حقیقتی دارد که در همه امور زندگی وجود دارد و فقط شامل باب عبادات نمی‌شود؛ در علم، در اظهار علم و دانش، قدرت بر فهم مطلب، قدرت بر نوشتن، قدرت بر اختراع، در تمام این امور وجود دارد؛ حتی کسی که به حسب ظاهر دارای قدرت بدنی است، می‌تواند ریا را در آن دخالت دهد.

معنای ریا عبارت است از این که در مرأی و به رؤیت مردم باشد. ریا ناشی می‌شود از ضعف حقارتی که انسان در خودش احساس می‌کند؛ کمبودی که شخص در خود می‌بیند را می‌خواهد با ریا جبران کند؛ به عنوان مثال، دیگران فکر می‌کنند که انسان سواد ندارد، در اینجا بیاید در موضوعی که نسبت به آن سواد ندارد، بخاطر این که به دیگران نشان دهد که من هم می‌توانم در مسائل علمی اظهار نظر کنم، مطلب بنویسد؛ این ریا می‌شود.

چیزی که عمده‌تاً ما گرفتار آن هستیم، در دایره مسائل دینی و خصوصاً در مسائل عبادی است. ماه رمضان که تمام شده است و انسان باید آثار آن را در وجود خودش کم کم ببیند؛ من گاه می‌گفتم ماه رمضان که تمام می‌شود، افراد بر دو دسته‌اند: بعضی از افراد مثل این است که از یک خانه‌ای به خانه دیگر منتقل شده‌اند؛ انسان احساس می‌کند فضا عوض شد و آن معنویات و عنایات و توجهات خداوند به آن صورت دیگر وجود ندارد، و شرائط دیگری بوجود می‌آید؛ هنر این است که انسان بتواند آثار ماه رمضان را در خودش نگهدارد. در باب روزه گفته‌اند تمام عبادات قابلیت ریا دارد مگر روزه؛ اگر در همین جمع ما کسی روزه باشد، هیچ کس نمی‌فهمد؛ تا خود شخص اظهار نکند، عمل خودش را به کسی نشان نمی‌دهد. خاصیت اصلی روزه که درجات

بالايي را براي انسان مي آورد، اين است که ريا بردار نيست.

نتيجه اي که مي خواهيم بگيريم اين است که 29 روز يا 30 روز يک عمل عبادي که در آن ريا نبوده است را انجام داده ايم، آيا مي توانيم اين را سرايت دهيم به بقيه عباداتمان؟ اولاً در نزد خودمان ريا نکنيم؛ انسان گاه نماز مي خواند و از نمازخواندن خودش لذت مي برد و آن را به رخ نفس مي کشد؛ اين ارزشي ندارد؛ بهترين نماز اين است که وقتي نماز انسان تمام شد، واقعاً معتقد باشد به اين که کاري نکرده است؛ واقعاً معتقد باشد عمل ناقصي را انجام داده است. ريا در نزد نفس واقعاً خطرناک است؛ و لذا، يکي از دعاهاي ائمه و بزرگان ما اين بوده که خداوند اعمالشان را قبول کند؛ مي فرمودند: «**الهي تقبل منا**»، اين نمي شود جز اين که انسان اعتراف داشته باشد که عملش قابليت قبول دارد. بعد از اين مرحله، عدم ريا نسبت به مردم و اجتماع است؛ که بسياري از ما طلبه ها گرفتار آن هستيم.

غالباً خود شخص نيز متوجه نمي شود؛ و اين که ريا شرک خفي است، براي اين است که خود انسان نيز توجه ندارد و غافل از اين است که علمش را به صورت ريا انجام مي دهد. در صفحه 296 از جلد دوم اصول کافي روايت مفصلي وجود دارد که در ادامه اش آمده است: «**إنَّه للمرائي ثلاث علامات** سه علامت براي مرائي وجود دارد **ينشط إذا رأى الناس** وقتي در اجتماع قرار مي گيرد نشاط پيدا مي کند؛ هنگامي که به مسجد مي رود اگر ديد که نشاطي به سبب حضور مردم براي او ايجاد شده است و اگر مردم نبودند، خيلي نشاط پيدا نمي کرد؛ اين مي شود ريا، هرچند که خود شخص نفهمد و متوجه آن نشود. مبارزه با اين نيز خيلي مشکل است.

ويكسل إذا كان وحده اگر تنها باشد، كسل است؛ آدم رياكار اگر تنها شد، كسل است. ما در احوالات اوليائي خدا داريم که يک ساعتی را در شبانه روز کاملاً تنها بودند و اگر از آنها پرسيم که بهترين وقت شما چه موقعي است، اگر هم جواب ندهند، بهترين وقتشان همان زمان است؛ انساني که عبادت عجيب با او باشد، بايد دنبال تنهائي بگردد؛ و ما بايد حتي اگر يک ربع هم که شده، به محاسبه و تنهائي خودمان پردازيم، و به صورتي باشد که اين زمان براي ما نشاط بياورد. **ويحب أن يحمد فيه جميع أموره** ريا کار کسي است که مي خواهد در همه امورش، او را حمد کنند؛ اگر صدايش خوب است، مي خواهد از منبر که پائين آمد، همه بگويند أحسنت و تعريفش کنند. واقعاً قضيه بسيار مشکل است و اگر بتوانيم از ريا خلاصي پيدا کنيم، نجات بزرگي است.